

جشن بی‌معنایی

میلان کوندرا

مترجم

الهام دارچینیان

این کتاب ترجمه‌ای است از:

La fête de l'insignifiance

Milan Kundera

سرشناسه:	کوندرا، میلان، ۱۹۲۹ - م	Kundera, Milan
عنوان و نام پدیدآور:	جشن بی معنایی / میلان کوندرا؛ مترجم الهام دارچینیان	
مشخصات ناشر:	تهران: نشر قطره، ۱۳۹۳	
مشخصات ظاهری:	۱۳۰ ص	
فروست:	سلسله انتشارات - ۱۷۵۳، رمان - داستان خارجی - ۱۶۴	
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۷۶۶-۶	
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا	
یادداشت:	عنوان اصلی: La fête de l'insignifiance: roman, 2014	
موضوع:	رمان - فلسفه‌ی فرانسوی - قرن ۲۱ م	
شناسه‌ی افزوده:	دارچینیان، الهام، ۱۳۵۴ - ، مترجم	
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۳ ج ۵ و ۹ / ۵۰۳۹ / ۲۷ PG	
رده‌بندی دیوئی:	۸۹۱/۸۶۳۵۴	
شماره‌ی کتابشناسی ملی:	۳۵۳۳۹۷۹	

ISBN: 978-600-119-766-6

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۷۶۶-۶



نشر قطره

جشن بی‌معنایی

میلان کوندرا

مترجم: الهام دارچینیان

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۳

چاپ: دیجیتال نقش

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

بها: ۷۵۰۰ تومان

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.
تکثیر تمام یا بخشی از این کتاب به هر شکلی
(به صورت صوتی، تصویری، الکترونیکی و...)
منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر است.

خیابان فاطمی، خیابان پنجم، کوچه‌ی خجسته، پلاک ۱۰
دورنگار: ۸۸ ۹۶ ۸۹ ۹۶
۸۸ ۹۷ ۳۳ ۵۱-۳
صندوق پستی: ۵۱۶۵-۱۴۱۵۵

www.nashreghatreh.com

info@nashreghatreh.com

nashr.ghatreh@yahoo.com

Printed in the Islamic Republic of Iran

فهرست

- یادداشت مترجم ۹
- فصل یکم: قهرمانان رخ می‌نمایند ۱۳
- فصل دوم: خیمه شب‌بازی ۳۱
- فصل سوم: الن و چارلز دایم مادرهایشان را یاد می‌کنند ۴۷
- فصل چهارم: همه در پی شادی بی‌پایان‌اند ۶۳
- فصل پنجم: تکه بَری زیر سقف در پرواز است ۸۳
- فصل ششم: هبوط فرشتگان ۹۷
- فصل هفتم: جشن بی‌معنایی ۱۱۳

یادداشت مترجم

ده سال پس از چاپ آخرین رمانش، «نادانی»، کوندرا این بار با «جشن بی معنایی» به چشم انتظاری خوانندگانش پایان می‌دهد. این نویسنده‌ی بزرگ متولد ۱۹۲۹ میلادی، در رمان آخرش به سردرگمی تحمل‌ناپذیر انسان در جستجوی معنا می‌پردازد و عمیقاً درباره‌ی پرسش‌های دشوار معنای هستی اندیشه می‌کند. «جشن بی معنایی»، فانتزی موجز و مختصر و نشاط‌آوری است که وفاداری کوندرا به سبک خاصش را باز می‌نمایاند، سبکی که دیروقتی است درباره‌اش تعمق می‌کند. کوندرا در این رمان هم چنان کشف و شهودش را درباره‌ی تجربه‌های انسانی پی می‌گیرد، و این بار بیش از همیشه به این اندیشه جولان می‌دهد که «بخش عمده‌ای از هستی آدمی، بازی است» و نیز بیش از هر بار از «ذهنی که همه چیز را جدی می‌گیرد» دوری می‌جوید؛ ویژگی‌ای که او را به نویسندگان بزرگ پیش از خود پیوند می‌زند، نویسندگانی چون کافکا،

سروانتس یا رابله.

وانگهی باید بدانیم که در نگاه و اندیشه‌ی کوندرا، این عنصر «غیر جدی» مصداق «سطحی‌نگری» یا «بی‌اعتنایی» نیست، چراکه وی به پرسش بسیار مهمی می‌پردازد، همانا دشواری یافتن معنا برای حقایق هستی و این چنین است که «بی‌معنایی» می‌شود «جوهر هستی».

از این روی، ساختار رمان بر ماجراها استوار نیست، بلکه گفتار شخصیت‌های رمان، تار و پود داستان را درهم می‌یافتد، گفتارهایی که در قالب تبادل اندیشه، نجوای درونی یا جمله‌های معترضه عینیت می‌یابند. گاه چهار دوست در پارک لوکزامبورگ با هم قدم می‌زنند و تبادل اندیشه می‌کنند، یا استالین که از حماقت هم‌زمانش به ستوه آمده، رشته‌ی داستان را در دست می‌گیرد، یا صدای مادری از جهانی دیگر لب به سخن می‌گشاید. و اما طرح داستان بر چه اصلی استوار است؟ به‌راستی، چون دیگر رمان‌های کوندرا، در «جشن بی‌معنایی» طرح داستانی خاصی به معنای سنتی رمان‌نویسی یا به معنای علمی‌اش دنبال نمی‌شود. در نگاه خاص کوندرا به داستان‌نویسی، اوج هنری رمان، تصویرسازی، بازنمایی کلامی واقعیت‌ها یا سرگرم کردن مخاطب نیست، بلکه تعمق بر انگیزی و اندیشه‌آفرینی جوهره‌ی ناب رمان‌نویسی است. دغدغه‌ی رمان‌نویس، پرداختن موشکافانه به شرایطی است که انسان در آن خود را، به بند می‌کشد یا آزاد می‌سازد. وی مشاهده‌گر روشن‌بین سازوکار پیچیده و جهان‌شمول احساسات، ارزش‌ها و رنج‌های انسانی است، سازوکاری درهم تنیده از دروغ، ملال، جلای وطن، شرمساری، تمناها و آرزوهای دور و دراز. حدود سه دهه پیش، کوندرا در «هنر رمان‌نویسی» می‌گوید:

«وقتی اندیشه، وارد پیکره‌ی رمان می‌شود، تغییر ماهیت می‌یابد. در دنیای بیرون از رمان، همه کس به حقانیت گفتار خود ایمان دارد، فرقی نمی‌کند که آن کس سیاست‌مدار باشد، فیلسوف باشد یا سرایدار ساختمان. در قلمرو رمان، اما بنا نیست اندیشه‌ای را تأیید یا تکذیب کنیم؛ رمان سرزمین بازی‌ها و فرضیه‌هاست.» از این رو، در «چشن بی معنایی»، شخصیت‌های رمان، عناصر فرضیه و ارزش‌های معادله‌ای را پی می‌ریزند که در آن، انسان باز هم ناشناخته باقی می‌ماند؛ و این چنین است که بر اساس این فرضیه، انسان با تمام رفتارها، دلبستگی‌ها، عشق‌ها و غم‌هایش تا همیشه ناشناخته باقی خواهد ماند. انسان تا همیشه معمای تاریخ خواهد بود. پس چرا هر یک از ما انسان‌ها هم‌چنان مصرانه احساسات، آرزوها، گناهکاری‌ها و رویاهای خود را بر این تل از پیش انباشه می‌افزاییم؟ چرا در عین یأس، هنوز بر کشف معمای انسان امیدواریم و بر آن پا می‌فشاریم؟ اما آیا این تکاپو، هرچند بی‌ثمر، زیبا نیست؟

الهام دارچینیان